

آیا عاشقیم ؟

نوشتن درباره ساده زیستی حضرت زهرا (س) در دنیای امروز که اموال ما به جای ایجاد آرامش برایمان، پلای جانمان می شوند و ما عملاً نقش نگهبان را برای آنها داریم تا مصرف کننده ای که لذت ببرد، سخت است و درک آن برای شنونده غیرقابل باور.

ما به این مدل زندگی عادت کرده ایم. مسلمان بودنمان هم بین همین عادت هایمان است. شاید اگر از سر عادت مسلمان نبودیم، زندگی برایمان همان معنایی را داشت که برای حضرت زهرا (س) داشته است. همان قدر ساده...
با همه ی وجودمان باور داشتیم که این دنیا محل گذر است. در نتیجه تحمل گریای برایمان بی معنی می شد. زندگی ما در ظاهرمان خلاصه نمی شد. چیزی فراتر از کفش و کیفمان بودیم. شادی عروسیمان در مارک لباسمان یا اسم فلان تالار عروسی خلاصه نمی شد. شکوه عروسی ما را وجود مهمان هایی با مقام دولتی بالا تعیین نمی کرد. تنها گر حضرت زهرا (س) را می فهمیدیم، همه ی زندگیمان را با بی نهایتی از جنس خدا معامله می کردیم.

آن وقت اوج لذت ما نونوار شدن فقیری از لباس عروسیمان بود نه مارک لباسمان. شکوه عروسی ما لبخند رضایت خدا بود. در نتیجه سیر شدن فقیران و نیازمندان از ولیمه ی عروسیمان لذت بیشتری برایمان داشت تا وجود فلان شخص. ما خودمان را گم کرده ایم! خودمان را را گم کرده ایم که ارزش را در اموال یک پسر یا در جهیزیه ی یک دختر می دانیم؛ نه در تکامل شخصیتی او. و اگر این شرایط نبود او فرد مناسبی برای ازدواج با ما نیست و ناقص است. از سر عادت حضرت زهرا (س) را دوست داریم! انقدر به این حرف عادت کردیم که نمی دانیم آیا واقعا او را دوست داریم؟ همه ی ما از فطرت خود با خیریم. می دانیم که دوست داشتن کسی چه ما می کند و چه طور آینه ی تمام نمای او می شویم.

ما کجا حضرت زهرا (س) را دوست داریم؟ وقتی حاضر نیستیم با پسری که ماشین، کار و خانه ندارد ازدواج کنیم. او با کسی ازدواج کرد که تمام اموالش به چند تکه مایحتاج اولیه ی خانه رسید.

پس یا حضرت زهرا (س) را دوست نداریم، یا رسم دوست داشتن را بلد نیستیم کاش خودمان را پیدا کنیم! کاش بفهمیم ما ارزشی بالاتر از اموالمان داریم. کاش حضرت زهرا (س) را درک کنیم.

به خاطر خودمان... برای درست زندگی کردن... برای انسان شدن...

این روزها که دیدنتان کیمیا شده...

شاعر: حسن لطفی

این روزها که دیدنتان کیمیا شده

این خانه خانه نیست که دارالغزا شد

باور نمی کنم چقدر آب رفته ای

حتی برای ناله لب ت بی صدا شده

یادش بخیر حرف عروسی دخترت

حالا بین چگونه عزا دار ما شده

من میخ بر دلم نه به تابوت می زدم

هرچند خنده ای به لب آشنا شده

شرمندهام که بوم و پای غریبه ها

با شعله های سرخ به این خانه وا شده

شرمندهام که بوم و نا محرمان شهر

آنگونه در زدند که دیدم جدا شده

فهمیده ام چه بر سر ت آن روز آمده

از وضع چادری که پُر از رد پا شده

وقت نفس کشیدن تو این صدای چیست

این استخوان سینه چرا جابجا شده

...پیراهن حسین مرا دوختی ولی

از صبح حرف روی لب ت بوریا شده

با زینم بگو که بیوسد بجای تو

از حنجری که محمل سر نیزه ها شده

با او بگو که نوحه کند جای مادرش

بر پیکری که خُرد شده آسیا شده



دومین شماره نشریه عقیدتی، فرهنگی، تحلیلی شاخه طوبی در سال ۱۳۹۶

ویژه نامه شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

مدیر مسئول : محدثه مصفا

سردبیر : سیده فاطمه مهدیان

ولایت پذیری

چیزی که امیرالمومنین (ع) را آنطور زیر فشار قرار داد و قدرتمندترین آدم تاریخ را آنگونه مظلوم کرد، نبودن تحلیل سیاسی در مردم بود و الا همه مردم که بی دین نیستند؛ تحلیل سیاسی نداشتند. "حضرت آیت الله خامنه ای" ۱۳۷۲/۸/۱۲

مسجل را باطل خواندند تا بلکه هم سهمی بیشتر از سفره اسلام ببرند همیشه برای اثبات حقانیت و اتمام حجت، بهایی چون باید داد. از مظلومیت صدیقه طاهره همین بس است که عده ای جایگاه ایشان را تنها در دخت پیامبر، همسر امیرالمومنین و مادر حسین بودن خلاصه می کنند. اگر زهرا (س) تنها این است پس زمانی که می توانست بعد از پیامبر ساکت بنشیند، زمانی که علی (ع) را به مسجد بردند می توانست سکوت کند، چهل شب در خانه انصراف و مهاجر نرود؛ این زهرا را چه می شود که احساس تکلیف و مسئولیت می کند؟

آیا در زهرا چون عوام مالکیت قطعه زمینی چون فدک و یا از این دست دل مشغولی هاست؟ زهی خیال باطل که درد زهرا درد بی کسی و بی یآوری علی (ع)، امامش است که اگر اینگونه نبود بیت الاحزان هم نبود که زهرا را برای بی کسی علی ببرد.

حضرت زهرا سیاسی ترین زن تاریخ بشر است. زنی که تنها دارایی اش، جان و فرزندش را قربانی می کند تا از ایدئولوژی اش از حق دفاع کند، تا پشت امامش باشد. مگر سیاست برای دین چه قدر اهمیت دارد؟ سیاست

یعنی به فکر و جامعه بودن یعنی انسان بزرگ شود و شرح صدر پیدا کند. مظلومیت حضرت زهرا (س) به دلیل ضعف در فهم سیاسی جامعه و نه فقط یکی دو نفر، چرا که مهم ترین انتقاد حضرت فاطمه به مردم مدینه این بود، زود فریب می خوردید و رفتارهای غلط را ندید می گیرید.

نماز جماعت تمرین مهم ترین موضوع جامعه، یعنی سیاست ورزی و ولایت پذیری است. وقتی ارتباط "تماز جماعت" با "ولایتمداری" درک نشود، سیاست دین را متوجه نمی شویم.

مردم در روز میعت به یاد اخلاق می افتند نه سیاست، غافل از آن که مهمترین عامل توسعه اخلاق، سیاست است.

حال ما کجای کاریم؟ آیا چون مردم ۱۴۰۰ سال پیش مدینه رفتارهای غلط را ندید می گیریم؟ یا نه، حتی مثل مردم کوفه دم از ولایت پذیری می رژیم و سیل شکایات از رفتارهای غلط را به سوی امامان روانه می کنیم و در زمانی که باید پای کار بایستیم عقب می کشیم.

تحلیل سیاسی یعنی آنکه بفهمیم تا زمانی که حسین نیامده مسلم نایب

معرفی کتاب بیت الاحزان

کتاب «بیت الاحزان» از جمله تألیفات عربی محدث قمی است که به زندگانی مبارک حضرت فاطمه الزهراء (سلام الله علیها) اختصاص دارد. کتاب به شیوه ای مستند که همیشه در آثار آن مرحوم دیده می شود به نگارش درآمده که بسیار خواندنی است. روش نویسنده، تحلیلی نیست. او در اغلب اوقات به نقل احادیث موثق از منابع شیعه و سنی اقدام کرده و فقط در برخی موارد به بررسی احادیث پرداخته است.



نام کامل کتاب این است: «بیت الاحزان فی مصائب سیده التّسوان». بیت الاحزان، نام اتاقی بوده است که امیرالمومنین (ع) در قبرستان بقیع برای آن بانوی گرامی ساخت تا اهالی شهر از گریه های آن حضرت آسوده باشند.

از این کتاب، لااقل شش ترجمه وجود دارد. کتاب، نخستین بار در سال ۱۳۶۹ به توسط آقای محمدی اشتهااردی ترجمه و با مقدمه ای از آیت الله مکارم شیرازی در قم به چاپ رسید. ترجمه فصیح تر بعدی از آن آقای محبوب القلوب است که در نشر آفاق منتشر شده است.

امام صادق علیه السلام

فاطمه علیها السلام سرور زنان جهانیان از اولین تا آخرین است

@mohebane_rouhollah

@mohebane_rouhollah

www.mohebane-rouhollah.blog.ir

در صورت تمایل برای همکاری

در نویسندگی و طراحی نشریه می توانید با ای دی زیر در تلگرام در ارتباط باشید.

@iasu_reyhane_admin

نشریه عقیدتی فرهنگی تحلیلی هیئت محبان روح الله
ویژه نامه شهادت حضرت فاطمه زهرا (س)



مدیر مسئول : محدثه مصفا

سردبیر : سیده فاطمه مهدیان

صفحه آرا : مهدیه نوروزی



بیکرم تبر کشید

از غمِ بال و برش؛ بال و پرمِ نیر کشید

برکت وجود

و خدایی می کنند در ملکی که از آن خداست و آخرین فرستاده اش برجا نگهش داشت. و این صدای گریه های بیت الاحزان توست فاطمه جان که عالم را به هم می ریزد و قلب علی را پاره پاره.

در زمانه ای که صدای مردان عرب در گلو خفته و دین خدا بر زمین، تو بی شک محق آنی که پژواک به حق خدا بر زمین باشی. ردای عقیقانه بر سر می کنی و همراه با اهل بیت پیامبر چهل شب کو به کو و خانه به خانه تجدید پیمان میکنی با مهاجرین و انصار همان خواب زدگان نگویند دهر تاریخ تا با علی بیعت کنند. اما این ها تنها خود را به خواب زده اند و بیدار کردنشان را هم خدا نتواند.

چه شده که قصد فدک همان قریه ای که خدا برای خود و پیامبرش دانسته است را می کنند؟ و اینها خود را جای کدام یک جا زده اند که چنین سفیهانه دهان می گشایند و کلام بر زبان می آورند؟

فاطمه جان! مگر اینها تو را نمی شناسند؟ مگر نمی دانند نسب از محمد و خدیجه داری؟ اما نه! انگار خدا را هم دگر نمی شناسند که در میدان جنگی که خود به پا کرده اند هَل مین مُبارز از تو می طلبند. خدا را نمی شناسند که با سلاله ی پاک تو به ستیز برمی خیزند. گویی در تمام این سالها که اسلام خون جگر شد، لحظه شماری نبود محمد آنها را زنده نگه داشت که با رفتنش چنین بزم غفلت به راه انداخته اند.

فاطمه جان! اینبار تو بگو. خسته شدم از بس که گفتنی ها را گفته ام. علی تو بی تاب شنیدن ناگفته هاست. زبان بگشا و بگو که این معجر پاره، این گریبان خونین و این چادر خاکی، این زخم ها همه خواب است... نگو که آن نامرد مردمان به محسن تو رحم نکردند... بگو که این میخ های پر خون، این درب آتش زده را در خواب دیدم... بگو و علی را بیش از این شرمسار مکن یاس کیود من!

چه کرده ای فاطمه با من؟ دگر نمی توانم وفای به عهد کنم. دستانم که التهاب بازوان تو را لمس می کند، شکستگی استخوان سینه را می فهمد، فرو رفتگی ها را جراحات ها را که می باید زانویم سست می شود در غسل شبانه تو...

برخیخ فاطمه... رنگ به رخ نداری... ببقراری مرا پاسخ ده نازنین که سخت دلتنگم و تنها...

تاریخ ورق نخواهد خورد و تو دگر تکرار نمی شوی که تحول آفرین بودی و اسلام با دستان تو کامل شد. در پیچک عشق پدر تنیده شدی و در هوای حق پروانه سان بر شانه ی افلاک نشستی، ای نخست دختِ عرب که پدر گرمی ات داشت!

در آن سرزمینی که خدا در بُت و دنیا در دینار تعریف می شد و روزگار سیاه مکه با الواطی و میخوارگی و تار و پود مردمان با خشونت جنگ های قبیله ای عجیب، بعید نیست که زن فاقد معنی باشد و بالتبع عجیب نیست که آغوش پدرانه ی محمد(ص)، نوازش دستان پرمهرش بر گونه ات و نگاه مهربانانه اش بر تو را، نافی سنن و عقل و شعوری خوانند که مستی آن را زایل کرده و فساد چشم و گوش دل را چهار قفله کرده است. و تو در میانه ی همین وادی بوی بهشت را به مشمام رساندی ریحانه النبی!

سر که بر شانه ی پدر می گذاردی، شانه اش که گرداگرد تو را می گرفت، مروارید می شدی در صدف سپید پدر
لبخند که می زدی، چشمانت که می خندید و دلشاد می کردی پدر را
آسمان دوباره طلوع می کرد و خورشید مهربانانه تر می تابید.
تو مادری کرده ای برای نبی خدا آن فرستاده ای که خود رحمت است آسمان ها و زمین را...

تو تنها وارث محمدی، تنها شئونده ی گزافه گویی ها و طعنه ها و اهانت های کفار به پدر، تنها بیننده ی زخم ها و خمودگی ها و جان فشانی ها و مهربانی های بی حد و حصرش اما تو وارث علم نبوی هستی. و رای تمام آنچه که یک دختر از پدرش به ارث می برد و علم نبوی محمد یعنی شالوده ی تمام پیامبران پیش از او. یعنی گنجینه ای از فضیلت ها و علمومی که تنها تویی که ریشه ای آسمانی داری و نفسی بهشتی توانایی ادراک و شایستگی تملکش را داری.

محمد دردانه ی خداست و تو دردانه ی محمدی فاطمه جان!

و همین کافی ست تا بدانند عالمیان که تا چه اندازه عزیز خدایی و تا چه حد رحمت آفرین برای آسمانیان و زمینیان

نخ تسبیح پس از محمد تویی فاطمه جان! محمد که رفت تو ماندی و علی و جماعتی بد عهد که به همه چیز پشت می کنند ، حرف محمد را به نحوی که می خواهند تفسیر و تعبیر می کنند

فاطمه

عَلَّامَاتُ
السَّلَاقَةِ

طوبی